

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین - ششم دسمبر ۲۰۱۶

مُطَابَقَتِ "صفت" با "موصوف"

(قسمت اول)

اعراب با تسلط سیاسی خود بر قلمروهای مقهور و مسخر، نفوذ دینی و زبانی و ثقافی خود را در ابعاد و پیمانه های مختلف تحمیل کردند. این نفوذ در بعض کشورها آن قدر به عمق رفت، که نه تنها زبان و کیش و آئین، بلکه حتی نسل و نژاد آنها را هم دگرگون ساخت و بارزترین مثال "ممالک مُعَرَّب" است، که امروز به غلط به "جهان عرب" مسمّا گشته است. در خطّه ما و همسایگان بلافصل ما اما این نفوذ تنها در ابعاد زبان و دین و مذهب باقی ماند.

مردم ما ولو بر اثر همّت و جانفشانی اجداد و نیاکان فداکار، زبان خود را حفظ کردند، ولی از زیر بار کلی این نفوذ بیرون رفته نتوانستند. اینست، که زبان عربی تا زانو در زبانهای ما دخیل است و راه دیگری نیست، مگر که با همین حال و وضع بسازیم.

از همین سیاق نفوذ عربی بر زبان دری ست، که اصطلاحات و طرز العمل دستوری زبان ما، مستقیماً از صرف و نحو عربی اقتباس گردیده است. مقولاتی چون "صرف و نحو و کلمه و لغت و اسم و فعل و حرف و صفت و ضمیر و اشاره و صوت و جمله و نقطه و عام و خاص و فاعل و مفعول و صفت و قید و واحد و مفرد و جمع و جامد و مشتق و بسیط و مرکب و امر و نهی و مثبت و منفی و زمان و مکان و آله و حال و ماضی و مستقبل و مطلق و قریب و بعید و استمراری و اضافه و مُضَاف و مُضَافِ إِلَیْهِ و مُسند و مُسندِ إِلَیْهِ و ابدال و صدهای دیگر" همه کلمات و اصطلاحات عربی هستند.

می دانم، که دستور زبان و صرف و نحو و گرامر مقولات دلخواه نیستند و کمتر کسی را می توان سراغ کرد، که هم و غم خود را صرف از روی علاقه و دلسوزی، صرف این رشته نماید. این دلسردی و عدم تمایل به دستور زبان می تواند علل و عوامل گوناگون داشته باشد. صرف نظر ازین، که نفس درک

دستور زبان کار ساده و بی‌اشکالی نیست، دلیل مهم عدم علاقه به دستور زبان، در شیوه تدریس آن است، چون دستور زبان معمولاً از طرف و از طریق کسانی درس داده می‌شود، که خود بر آن مسلط و حاکم نیستند و این فن را نه از روی شوق و از صمیم دل، بل از روی اجبار و اکراه تدریس می‌نمایند. در حالی، که دستور زبان، کدام چیز خارج و بیگانه از زبان نیست، بلکه از خود زبان برخاسته و لبّ و لبّاب هر زبان است!!! دستور زبان از خود زبان است و برای حفظ صحت و سلامت زبان از کجرویها و انحرافات و تأثیرات منفی و مخرب، وضع شده است. با این مقدمه، که می‌توانست مفصل تر طرح گردد، می‌رویم به اصل مسأله مد نظر:

برای خوانندگان عزیز و علاقه مندی، که با صرف و نحو یا دستور زبان خود ارتباط اندک داشته اند، چند کلمه عنوان را تشریح می‌کنم:

مطابقت:

"مطابقه" یا "مطابقت" کلمه عربی ست و مصدر باب "مفاعله" (به ضم اول و فتح چارم)، که اشتراک "فعل" و "عمل" بین چند "فاعل" را افاده می‌کند. جهت تجسّم عملی و تحلیلی موضوع به مثالهای آتی توجه گردد:

وقتی "مشارکت" می‌گوئیم، "شرکت کردن چند نفر" را نشان می‌دهد. و همین قسم:

– مکالمه = "باهم سخن گفتن" و یا "با یکدیگر رد و بدل کردن کلام"

– مکاشفه = "باهم چیزی را کشف کردن" و یا "با اشتراک هم به نکته تازه ای رسیدن"

– "مزاوجه" یا "مزاوجت" = "باهم زوج شدن" و یا "جفت همدیگر گردیدن"

مبادله = "با یکدیگر بدل کردن چیزی" و یا "چیزی را باهم رد و بدل کردن"

مباحثه = "با یکدیگر بحث کردن" و یا "باهم به بحث پرداختن"

– معالجه = "باهم علاج کردن" و یا "با یکدیگر در صدد علاج شدن"

بدین حساب وقتی "مطابقت" می‌گوئیم، "باهم برابر بودن" یا "طبق همدگر بودن" و یا "همنوائی" چیزی با چیزی یا کسی با چیزی و چیزی با کسی منظور ماست.

صفت:

"صفت" کلمه ای را گویند، که "چگونگی" و "وضع و حالت" کسی یا چیزی را بیان نماید؛ مثل:

"گرم، سرد، خوب، بد، دانا، نادان، باخبر، بیخبر، مستقل، اسیر، آزاد، آزاده، خبیر، بصیر، الیم، کبیر، عالم، جاهل، عاطل، باطل و غیرهم". جهت درک بهتر بسا صفات را با متضاد آنها آوردم.

باید گفت، که "اسم فاعل" و "اسم مفعول" عربی را در زبانهای ما در حکم "صفت" شمرده و بدان گونه با آنها معامله می‌کنند. مثالهای ذیل، که در ذات خود "اسمای فاعل" و "اسمای مفعول" مجرد و مزید فیه مصادر لازمی و متعدی می‌باشند، در زبان دری و پشتو به حیث "صفت" مورد استفاده قرار می‌گیرند:

"عالم و فاضل و کامل و شاغل و شامل و کافی و شافی و خاطی و جافی و ناظر و نادم و ناظم و خادم و قائم و قاتل و خائن و جانی و فانی و مُشفق و مُشکل و مُنکر و مُصلح و مُنجی و مُوجد و متردد و متکلم

و متبسم و متوکل و مُنقاد و منحنی و منبعث و مرتضی و متشنج و مشوق و معلّم و مرتّب و مکلف و مروّج و مروّج و موفّق و مذهّب و معظّم و موظّف و مکمل و مکال و مراقب و مُناسِب و مواظب و مُقابل و مُقاوم و مُواجه و مُهاجم و متناسب و متکامل و متمائل و متواتر و مستقلّ و مستظرف و مستدلّ و مستند و مستحکم و مُذبذب و مسلسل و متذبذب و معلوم و معمول و محمول و معقول و مقبول و ماکول و موکول و مردود و مصروف و موصوف و مرقوم و مربوط و مختوم و مرحوم و محروم و ...".

دادن مثالهای بس فراوان فقط جهت تحلیل و ذهننشین شدن بهتر موضوع است.

موصوف:

"موصوف" هم کلمه عربی و از نگاه صرف عربی "اسم مفعول" است؛ یعنی "مورد وصف قرار گرفته" یا "وصف شده" و یا "صفت کرده شده". پس "موصوف" در پیوند با "صفت" و "وصف" به میان می آید - خواه در عرصه دستوری باشد و یا غیر آن.

وقتی "هوای گرم" گوئیم، یا "معلم دانا" یا "انسان آزاده" یا "دوست صمیم" و یا "شخص بیخبر از دنیا" ... کلمات "هوا و معلم و انسان و دوست و شخص" در مثالهای فوق حیثیت "موصوف" را دارند، چون وضع و چگونگی آنها با صفات "گرم و دانا و آزاده و صمیم و بیخبر از دنیا" بیان شده است.

با شرح سه کلمه اصلی می گذریم به اصل مسأله که مطابقت "موصوف با صفت" است:

این موضوع در زبان دری بیشتر و یا در حد اکثر به "زبان تحریر" ربط می گیرد، تا زبان شفاهی؛ چون در واقع در زبان محاوره ازین امر کمتر اثری را می توان دید. نفس مقوله "مطابقت صفت و موصوف" یا "مطابقت صفت با موصوف" از موضوعاتی ست، که در هر کتاب دستور زبان دری/فارسی مورد بحث و بررسی قرار می گیرد.

مطابقت صفت و موصوف از دو رهگذر ممکن است:

۱ - از رهگذر عددی - افراد و جمع

۲ - از رهگذر جنسیت - تذکیر و تأنیث

در زبان عربی هر دو امر معمول و مورد اجراء است، اما در زبان دری/فارسی امروز اساساً هیچ کدام - شرحش بعداً به تفصیل خواهد آمد - بدین معنی:

- در زبان عربی برای موصوف مفرد، صفت را نیز مفرد می آورند و برای موصوف جمع، صفت را نیز جمع؛ در تمام ابعاد زبان. در زبان عربی مگر غیر از مفرد و جمع، "تثنيه" نیز داریم و آن دلالت بر "دو چیز" یا "دو شخص" کند مثل:

"دولتین" (دو دولت)، "طرفین" (دو طرف)، "جانبین" (دو جانب)، "شاهدین" (دو شاهد) و "عاقدین" (دو عاقد). در زبان دری امروز مگر تثنيه وجود ندارد، ولو به گفته استاد داکتر نائل خانلری فقید در کتاب مشهورش "تاریخ زبان فارسی"، در دری/فارسی قدیم چنین کاری وجود داشته است.

- در زبان عربی برای موصوف مذکر، صفت را هم مذکر استعمال می کنند و برای موصوف مؤنث، صفت را هم مؤنث؛ مثلاً: اگر برای "اسم و کتاب و جمیل و محمد و رسول" صفت "واحد" را به کار

برند، برای "کلمه و جمله و جمله و عذرا و کبرا" صفت را "واحد" آرند. در زبان دری امروز چنین امری رائج نیست و اگر رائج است در حدّ اسماء و صفات عربی دخیل در زبان دری مُراعات می‌شود. بعدتر در زمینه بیشتر و مفصلتر خواهم نگاشت.

گرچه مطابقت صفت با موصوف در زبان دری و بالخاصه کلمات دری مطرح نیست، مگر چون در زبان دری کلمات و ترکیبات فراوان عربی از هر سنخ داریم، لازم می‌افتد، تا قواعد معامله با آن را نیز از صرف عربی بگیریم؛ به رغم ادعاء و تبلیغات اشخاصی چون "هاشمیان"، که دانش "صرف عربی" را برای "زبان دری" غیر ضروری می‌پندارند!!!

پیش ازین، که این صحبت خسته کن، عملاً خستگی بار آورد، این قسمت را در همینجا ختم کرده و ادامه موضوع را به بخش‌های آینده موکول می‌نمایم. مگر چند مثال را می‌آرم، تا ذهنیت خواننده علاقه مند به اصل مطلب پیش از پیش آماده گردد. مثالها را قصداً از خلال مقالات و پنداران عزیزم و آثار مکتوب قدیم و جدید انتخاب می‌کنم:

مشخصات عدیده؛ عناصر متشکله؛ نیروهای مولده؛ اجزاء مرکبه؛ قوانین موضوعه؛ صنایع مستظرفه؛ صنایع خفیه؛ صنایع ثقیله؛ حملات متذکره؛ موضوعات ممنوعه؛ صناعات خمسه؛ به صورت غیر منتظره؛ حالات غیر مترقبه؛ خانم محترمه؛ مادر ماجده؛ معلمه مکرمه؛ صفات کمالیه؛ صفات جمالیه؛ احترامات فایقه؛ تسهیلات ممکنه؛ مساعی جمیله؛ نکات شامله؛ علوم جدیده؛ علوم قدیمه؛ علوم مثبتیه؛ سوالات آتیه؛ تشریفات لازمه؛ وقایع غیر منتظره؛ اوضاع جاریه؛ سماوات سبعة؛ جنایات عدیده؛ عشره مبشره؛ عائشه صدیقه؛ زینب کبرا؛ یدّ طولاً؛ مدینه منوره؛ مکه معظمه؛ کلمه طیبه؛ عروق شعریه؛ در باره چگونگی و صحت و سقم این ترکیبات و نکات بسیار دیگر در قسمتهای بعدی سخن خواهد رفت!!!